

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در فرض سوم از فروض تعیین ولی امر در عصر غیبت بود که گفتیم سه فرض وجود دارد: فرض اول، وحدت ولی امر بود که بحث درباره آن به پایان رسید. فرض دوم، تعدّد غیر مشروط و تعدّد علی نحو الاستقلال و اطلاق بود که این را هم بحث کردیم که روشن شد چنین فرضی عقلاً و شرعاً ممتنع و ممنوع است. در حال حاضر بحث درباره فرض سوم یعنی تعدّد مشروط ولی امر در عصر غیبت است. برای این فرض سوم احتمالاتی را عنوان کردیم؛ صورت اول این بود که چنین گفته شود: ولایت امر برای همه فقیهان جامع الشرایط به طور همزمان وجود دارد و ولایت همه آن‌ها مشروط به یکدیگر است. صورت دوم به این شکل بود که ولایت امر برای تعدادی که امکان اجتماع آن‌ها در محل واحد و تبادل نظر بین آن‌ها وجود داشته و نظر هر یک، مشروط به موافقت با دیگران باشد. صورت سوم هم این بود که ولایت امر برای تعدادی از فقها باشد که ضرورت دارد با هم همفکری کنند. به تعداد لازم بوده و نظر هر یک نافذ نباشد مگر با موافقت دیگران. صورت چهارم این بود که متصدی یکی از فقهای جامع الشرایط بوده ولی مشروط به نظر دیگران باشد.

در صور سه گانه پیشین، همگی باید به طور مشروط ولی امر می شدند اما در صورت چهارم فقط یک نفر ولایت امر را به عهده می گیرد، اما موافقت دیگران برای اینکه حکم او نفوذ داشته باشد، شرط است.

بیان شد که این موافقت دیگران هم خود دارای سه فرض است: ۱. نظر همه فقها شرط باشد، ۲. نظر فقهایی که اجتماع آن‌ها ممکن است شرط باش و ۳. نظر فقهایی که لازم است و مشورت با آن‌ها ضروری است شرط باشد. مجموع این موارد شش شرط می شود که برای بررسی این فرض‌ها بحث را به دو قسمت تقسیم می کنیم.

قسمت اول بررسی فرض سوم به طور کلی است؛ یعنی بدون ورود به تفاسیر و صورت‌های فرض سوم. اینکه قائل شویم ولایت امر برای فقهای جامع الشرایط در عصر غیبت به طور مشروط ثابت است؛ اعم از اینکه این مشروطیت به شکل اول یا دوم یا سوم باشد. می خواهیم ببینیم به طور کلی وضع فرض سوم از نظر ادله چگونه است. در قسمت دوم هم به تفصیل و صور این فرض سوم می پردازیم.

قسمت اول را نیز در دو بخش بحث می کنیم: بخش اول وجود مقتضی برای چنین فرضی و بخش دوم هم اینکه بر فرض وجود مقتضی آیا مانعی از اخذ به این وجه وجود دارد یا خیر؟ اما بخش اول از قسمت اول اینکه

بینیم آیا مقتضی برای این فرض که (ولایت فقها به طور مشروط است) به طور کلی وجود دارد یا خیر؟ [این نکته را باید دانست]؛ وقتی می‌گوییم «مقتضی» مقصود ما این است که بینیم آیا ادله‌ای که نصب ولی فقیه یا نصب فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت را مورد تأیید قرار می‌دادند و اثبات می‌کردند، چنین فرضی را اقتضا می‌کنند یا خیر؟

سابقاً برای اثبات اینکه در زمان غیبت عقلاً و همچنین نقلاً ممکن نیست که خدای متعال و ائمه معصومین علیهم السلام جامعه بشر را بدون یک ولی امر منصوب از سوی ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف رها کنند به ادله‌ای استناد کردیم. دسترسی به ولی عصر صلوات الله تعالی علیه که منصوب بالاصل است وجود ندارد و حالا که دسترسی نیست باید چه کرد؟ آیا باید بگوییم مردم دیگر نباید خدا را اطاعت کنند و نباید فرمان خدا در جامعه جاری شود یا باید فرمان خدا بر جامعه بشری جاری شود؟ اگر شرایطی پیش آمد که می‌شود حکم، حکم اسلامی و حکومت، حکومت اسلامی باشد و احکام شرع و فرمان خدا در جامعه جاری شود، در این فرض باید بگوییم نباید اجرا شود؟ گفتیم از نظر عقل محال و ممتنع است و حکم شرع باید اجرا شود و نتیجه اینکه باید کسی از سوی ولی عصر صلوات الله علیه منصوب بر این امر باشد که گفتیم این شخص هم باید عالم به احکام شرع و هم باید پایبند و ملتزم به احکام شرع باشد؛ بنابراین باید کفایت داشته باشد و شروط سه‌گانه را لا اقل داشته باشد: فقیه عادل با کفایت.

ادله عقلیه مختلفی را برپا کردیم و بیان شد که همه این ادله عقلی به اینجا برمی‌گردد: -البته ما نمی‌خواهیم تک‌تک این ادله را مجدداً بیان کنیم؛ ولی ما حاصل و عصاره همه این ادله این است که - بعد از اینکه برای ما ثابت شد که خدای متعال دارای ولایت مطلق است و ولایت مطلقه برای او ذاتی است و نمی‌تواند خدای متعال جامعه بشر را در زمان غیبت بدون یک فرمانروایی که فرمان او را اجرا، ابلاغ و پیاده کند، رها کرده باشد. زیرا یا باید هرج و مرج ایجاد شود که این از نظر عقلی قبیح و ممتنع است یا باید فقیه جامع‌الشرایطی برای این کار منصوب شود. این یک استدلال بود.

استدلال دیگر اینکه اقامه عدل در زمان غیبت واجب است همان‌طور که در زمان حضور واجب است؛ حال چون اقامه عدل واجب است، باید کسی که می‌تواند اقامه عدل کند، مسئولیت قیام حکومت را بر عهده بگیرد و او کسی است که حداقل باید شروط سه‌گانه را داشته باشد یعنی فقیه عادل با کفایت باشد.

همچنین اگر حاکمی در زمان غیبت نباشد، اطاعت خدا در امور اجتماعی حداقل ممکن نخواهد بود؛ زیرا اطاعت خدا همیشه واجب است کسی که می‌تواند جامعه بشری را به اطاعت خدا وادار کرده و حکم خدا را در جامعه بشری جاری کند، فقیهی است که عادل باشد.

این موارد استدلال‌هایی بود که بیان شد. همه این استدلال‌های عقلی، با فرد ما از فقها تحقق پیدا می‌کند. بیان این ادله عقلی بیش از این اثبات نمی‌کند که باید شخصی وجود داشته باشد که احکام خدا را اجرا کند و این فرد ما باید فقیه جامع‌الشرایط باشد و بیش از این اثبات نکرده و ثابت نمی‌کند که همگی باید بیایند و ولایت امر را به عهده بگیرند؛ یعنی اصلاً این دلیل عقلی بیش از ضرورت تصریح فرد ما اثبات نمی‌کند؛ اثبات نمی‌کند که این همه فقهای عادل و در عرض هم ولایت دارند. و بیش از این کشش ندارند. به تعبیر دیگر دلیل عقلی در اینجا به دلیل اینکه دلیل عقلی است، بیش از اندازه دفع ضرورت اثبات نمی‌کند که این دفع ضرورت هم به وسیله شخص واحد انجام می‌شود. این حکومت به وسیله فرد ما تحقق پیدا می‌کند و این ادله بیشتر از این اثبات نمی‌کند و لذا دلیل عقلی، اصل تعدد را اثبات نمی‌کند چه برسد به اینکه تعدد مشروط باشد. به عبارتی دلیل عقلی برای اثبات تعدد نارساست چه رسد به اینکه این تعدد، تعدد علی‌نحو مشروط باشد.

بنابراین دلیل عقلی نمی‌تواند وجوب تعدد مشروط ولی امر را اثبات کند. پس اگر دلیلی که ولایت امر فقهای عادل را در عصر غیبت اثبات می‌کند عقلی باشد، این دلیل عقلی بیش از اثبات ولایت برای احدالفقها یا فرد ما از فقهای جامع‌الشرایط کشش ندارد. همین حرف را ما در همه ادله لیبیه باب می‌زنیم؛ یعنی اگر دلیل اجماع، سیره عقلا و یا سیره متشرعه باشد، همه این ادله بیش از این کشش ندارند که تنها باید یک کسی یا یک فردی مسئله حکومت را به عهده بگیرد که دارای این شرایط باشد: یعنی فقیه، عادل و با کفایت باشد. هیچ یک از ادله لیبیه که ما برای اثبات ولایت امر فقها در عصر غیبت به آن‌ها تمسک نموده‌ایم - و یا می‌شود به آن‌ها تمسک نمود - بیش از ولایت امر احدالفقها از فقیه جامع‌الشرایط را ثابت نمی‌کند. بنابراین در دلیل عقلی، مقتضی برای فرض سوم بلکه حتی فرض دوم وجود ندارد؛ یعنی مقتضی برای تعدد در ولی امر یا اثبات ولایت امر برای اکثر از فقهای واحد وجود ندارد. این موضوع جایی است که ما بخواهیم به ادله عقلی تمسک پیدا کنیم

اما ادله نقلیه چه مقبوله عمر بن حنظله و چه توقیع اسحاق بن یعقوب باشد که فرمود: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ»^۱ گفتیم باز هم این ادله نقلی چون

اطلاق احوالی را در مقام بیان اطلاق احوالی فقیه که بناست مرجع شود، ندارد، یعنی اثبات نمی‌کنند که فقیه در صورتی که فقیه دیگر متصدی امر باشد ولایت دارد [نمی‌توان از آن‌ها برداشت بیش از دو نفر را کرد]. روایت می‌فرماید: «فَاتَّهَمُ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ»؛ آیا «فَاتَّهَمُ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ» حتی اگر یک فقیه جامع‌الشرایط در حال حاضر ولایت امر را متصدی باشد [هم حاکم است]؟ گفتیم چنین اطلاق احوالی نه از این دلیل و نه از ادله نقلیه دیگر استفاده نمی‌شود؛ چون روایت یا ادله لفظی حتی دلایل قرآنی در بیان از این ناحیه نیست و به همین دلیل نمی‌توانیم ولایت فقیه دیگر را در صورتی که یک فقیه متصدی آن امر شده باشد اثبات کنیم. زمانی که فقیهی قدرت گرفته و ولایت امر را به دست گرفته باشد و شروع به اعمال ولایت کرده باشد، در چنین فرضی فقیه دیگری هم می‌گوید من هم می‌خواهم اعمال ولایت کنم. گفتیم این ادله چنین اطلاق احوالی ندارد که ثابت کند در صورتی که یک فقیه جامع‌الشرایط متصدی ولایت امر شد، فقهای دیگر هم ولایت دارند.

به هر حال اگر کسی متصدی شد، یعنی مردم یکی از فقها را قبول داشتند یا توانست قدرتی جمع کند و متصدی شود [برای دیگری حقی از جهت ولایت کردن بر مردم نیست]. برای مثال در این اصل که امر به معروف و نهی از منکر هیچ فقیهی مشروط به موافقت شخص دیگری نیست شکی نیست؛ از باب امر به معروف یکی جلو می‌آید و امر و نهی می‌کند و مردم را برای اقامه حکومت فرامی‌خواند و مردم هم دور او را می‌گیرند و حمایت می‌کنند و حکومت برپا می‌شود، مهم اینجا است. زیرا قبل از اینکه حکومت تشکیل شود، اقامه حکومت بر همه واجب است و نه فقط بر فقها بلکه بر افراد عادی هم واجب است؛ همان‌طور که آیه فرمود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۱ بر همه واجب است.

ما در بیانی که سابق داشتیم، گفتیم: اقامه حکومت فعل جمعی است لذا بر همه واجب است در راه اقامه حکومت تلاش کنند؛ حالا اگر همه تلاش کردند و بعد یک نفر توانست از بین آن‌ها قدرت را به دست بگیرد، حرف این است که آیا کسی که می‌خواهد قدرت را به دست بگیرد باید صبر کند تا دیگران موافقت کنند و اعمال ولایت کند یا اینکه ولایت او مشروط موافقت دیگران نیست؟

در این قسمت می‌خواهیم بگوییم که دلیل نصب چه می‌گویند؛ آن کسی که نصب کرده و گفته است که فقیه جامع‌الشرایط حاکم است، چه می‌خواهد بگوید؟ حرف ما در مقتضی است اما قبل از اینکه قدرت به دست یک فقیه بیفتد می‌گوید همه باید تلاش کنید که حکومت برپا شود. حال اگر چنین اتفاقی افتاد و همه با هم

۲. حدید، آیه ۲۵ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

کمک و تلاش کرده و حکومت را برپا کردند و قدرت به دست آمد و امر را فقط ولی فقیه واحد به دست گرفت، آیا باید این فقیه واحد منتظر بماند که بقیه فقها موافقت کنند و یا خیر؟ آیا چنین قیدی وجود دارد یا خیر؟

[همه شئون حکومتی به همین شکل هستند] یعنی شئون حکومتی، شئون ولایتی هم هستند؛ هر شأنی از شئون حکومتی مثل تصرف در اموال عامه، اجرای حدود، نصب قضات و عزل قضات به این شکل هستند. آیا حاکمی که الآن قدرت را به دست گرفته و می‌تواند اعمال ولایت کند، مشروط به این است که موافقت دیگران را جلب کند یا خیر؟ این را ما بعد می‌گوییم که هیچ فقهی در طول تاریخ در مسئله اعمال ولایت بر صغیر و مجنون نگفته است که در این موارد شرط اعمال ولایت فقیه از این است که فقهای دیگر هم منضم به او بشوند و تا موافقت فقهای دیگر اتفاق نیفتد هم او حق اعمال ولایت ندارد. اگر این را شما در ولایت فقیه قائل نیستید، در مجنون و غایب و ولایت‌هایی که از این قبیل است - که همه فقها به این قائل هستند که فقیه جامع‌الشرایط می‌تواند اعمال ولایت کند - هیچ نگفته‌اند.

البته این بحث را بعداً خواهیم کرد و این استدلال دیگری است و می‌خواهیم به‌طور اجمال بگوییم که همان حرفی که در جاهای دیگر اعمال ولایت قابل قبول برای فقها وجود دارد، اینجا هم همین است؛ یعنی اگر یک فقیه آمد و اعمال ولایت بر امریک یتیم یا یک صغیر یا یک مجنون را به عهده گرفت، آیا در بقیه هم می‌تواند اعمال ولایت کند و چنین اختیاری دارد یا خیر؟ یعنی اگر هر یک از فقها یک بخشی از حکومت را به دست گرفت، آیا در همان محدوده‌ای که قدرت در دست اوست، اعمال ولایت او مشروط به موافقت دیگران است یا خیر؟ و اگر نیست آیا دیگری می‌تواند دخالت کند یا خیر؟

البته ما این را قبلاً گفته‌ایم که ولایت اصلاً قابل تقسیم نیست؛ یا ولایت بر امر جامعه بر کسی وجود دارد یا ندارد. اصلاً خود اصل ولایت قابل تقسیم و توزیع نیست. حتی گفتیم ولایت قضا و ولایت بر صغیر و مجنون فرع از ولایت عامه است؛ یعنی این‌ها هم قابل تقسیم نیست؛ یعنی اگر بگوییم کسی دارای ولایت بر صغیر است، معلوم می‌شود که ولایت عامه را دارد که می‌تواند بر صغیر ولایت داشته باشد و اگر این ولی امر جامعه نباشد، اعمال ولایت بر صغیر هم توسط او جایز نیست.

سؤال یکی از حضار: بعضی از فقها در بخشی از دوران برای خود در یک بخش‌هایی اعمال ولایت داشته‌اند. لذا از اینجا معلوم می‌شود که ولایت عامه برای او اثبات می‌شود. بقیه فقها هم در بخش‌های دیگری اعمال ولایت می‌کردند. آیا اینجا تعارض به وجود نمی‌آید؟ این چه صورتی پیدا می‌کند؟

پاسخ استاد: ما قبلاً این موضوع را کرده‌ایم و گفتیم: اگر طوری است که فقیهی در یک حوزه می‌تواند اعمال ولایت کند و این حوزه در دسترس فقهای دیگر نیست و آن‌ها نمی‌توانند اعمال ولایت کنند پس یعنی در این حوزه فقهای دیگر کالعدم محسوب می‌شوند و مثل این است که جز این فقیه دیگری کسی وجود ندارد. زیرا فقهای دیگر اعمال ولایت برایشان به هر دلیلی مقدور نیست و اگر مقدور است، اگر یک فقیهی در یک جا موفّق شد اعمال ولایت کند و در جاهای دیگر هم می‌تواند اعمال ولایت کند، در اینجا بقیه هم باید خاضع امر این فقیه باشند و نمی‌توانند مستقل اعمال ولایت کنند زیرا حکم امام معصوم را پیدا می‌کند.

لذا ما در ابتدا می‌خواهیم این را بگوییم که آیا مقتضی برای تعدّد است؟ یعنی آیا شرط است یا خیر؟ لذا اگر شرط بود یک نفر بدون انضمام برای دیگران نمی‌تواند ولایت کند؟ معنی مقتضی این است: یعنی اگر گفتیم مقتضی وجود دارد، یعنی دلیل می‌گوید یک نفر بدون انضمام به رأی دیگران نمی‌تواند اعمال ولایت کند و لذا این فرض مطرح می‌شود که اگر خواستیم یک فقیه را انتخاب کنیم یا به هر ترتیبی یک فقیه توانست قدرت را به دست بگیرد و اعمال ولایت کند، آیا اعمال ولایت او مشروط به موافقت دیگران است؟

[یک نکته هم آنکه] برفرض که قید وحدت را شرط نکرده باشد، اما قید انضمام را هم شرط نکرده و ما آن را می‌خواهیم بحث کنیم. ما می‌خواهیم بدانیم که آیا قید انضمام را شرط کرده است یا خیر؟ لذا همین که قید انضمام به رأی دیگری را شرط نکرده برای ما کافی است.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم